

فلسفه در آلمان

۴



انتشارات پژوهشگاه
علوم انسانی
۱۳۹۶

این کتاب به بررسی تاریخ فلسفه و مکاتب فلسفی در کشور آلمان از آغاز عصر جدید تا ظهور نیچه می‌پردازد. در دو فصل اول که مقدمه‌ای برای ورود به مباحث بعدی کتاب‌اند، به جو سیاسی و اجتماعی آلمان در عصر جدید و معرفی لوتر و تحولات فکری او پرداخته شده است و پس از آن با «آلمان در اواسط قرن هفدهم» وارد مباحث بعدی یعنی آشنایی با فیلسوفانی همچون لایبنیتس، ژان کریستیان ولف، کانت و بعد از آنها فیثسته، هولدرین، شلینگ، هگل، شوپنهاور و در نهایت نیچه می‌شود.

فلسفه تاریخ

۵



انتشارات سروش
۱۳۸۵

این کتاب به طور مفصل به بحث مهم فلسفه تاریخ پرداخته است. نویسنده معتقد است: فلسفه تاریخ به معنای اعم کلمه یعنی تصویری که اقوام مختلف در امکان و ازمنه متفاوت از سرنوشت و از گذر حوادثی که بر آنها رخ می‌دهد، داشته‌اند. فلسفه تاریخ به معنای اخص کلمه یعنی نظریه‌هایی که بیشتر در عصر جدید درباره تاریخ مکتوب بیان شده است.

منطق از نظرگاه هگل

۶



انتشارات پژوهشگاه
علوم انسانی
۱۳۷۷

در این کتاب ذیل سه بخش مقوله منطق از دیدگاه هگل بررسی و تبیین شده است. در بخش اول که منطق وجود عنوان گرفته، از منطق به مثابه مدخل یاد شده است. منطق ماهیت عنوان بخش دوم است. در این بخش مولف نشان می‌دهد که منطق نوعی علم مرجع است. در بخش سوم، هگل معتقد است منطق صوری فقط از نظر ظاهری آموزنده است و فاقد محتوای اصلی است.

دکتر مجتهدی مقاله‌ای درباره آن کتاب دارند و سخت منتظر بودم که به آن مقاله - که خوانده بودم - اشاره کنند، گمان می‌کنم حتی دیدم که آمدند به مقاله اشاره کنند ولی با خویشستن داری این کار را نکردند، شاید چون مستقیماً به درس ما ربطی نداشت و شاید هم چون من مشتاق بودم نشان بدهم که آن مقاله را خوانده‌ام! اما به راحتی به آثار خوب و قابل استفاده دیگران اشاره و بی‌کمترین بخل خواندن آنها را توصیه می‌کردند. به طور خلاصه دکتر مجتهدی هم در خودش و هم در دیگران آن دو ادب را که باید هم با هم باشند، با هم می‌خواست و می‌خواهد و دانشگاه در نظر او جایگاه تکوین و تحقق هر دو ادب است.

تاکید وافر دکتر مجتهدی بر تحصیلات و مدرک دانشگاهی گاهی دیگران را متعجب می‌کند. خوشبختانه چون من نه مدرک قابل اعتنایی دارم، نه شغل دانشگاهی، بدون هیچ شائبه‌ای می‌توانم موضوع ایشان را توضیح بدهم. در نظر دکتر مجتهدی آموزش امری است منظم و مستمر. به عبارت دیگر خود نظم و استمرار بخش‌هایی از آموزش است. کسانی که بی‌نظم و ترتیب برای دل خود چیز می‌خوانند، گاهی دچار توهم دانش می‌شوند و گرفتار جهل مرکب. حتی اگر دانسته‌هایشان نادرست نباشد هم، باز ممکن است از آن سلوک و ممارستی که شخصیت و روان اهل علم را می‌سازد، بی‌بهره بمانند. دانشگاه در صورت آرمانی خود مجالی است برای رشد شخصیت اهل علم. در واقع دانشگاه فقط کلاس درس نیست، یک

فضا است. فضای پخته شدن علمی و عملی؛ فضای دریافتن ارزش تخصص و تمحص، فضای فهم دانش و احترام به آن. درست است دانشگاه دست کم آن قدر که من در آن بودم و دیدم، چندان دانشگاه نبود، درست است که نه فقط بسیاری از استادانش استاد نبودند (که وجداناً نبودند)، بلکه بسیاری از دانشجویانش هم دانشجو نبودند (که انصافاً نبودند)، اما حتی با این همه نیز شاید دانشگاه از بهترین جاهایی باشد که می‌شود در آن جدیت و نظم علم را تجربه کرد و از شتاب‌زدگی‌های یافت و صبوری و خویشستن داری دانشورانه آموخت. به ویژه در نظر دکتر مجتهدی مهم نبود که بقیه چگونه‌اند، دیگر استادان به چه نحو درس می‌دهند یا دانشجویان چه سودایی در سر دارند، ایشان کار خودش را می‌کرد و ذره‌ای هم کم‌فروشی نمی‌کرد. برای دکتر مجتهدی دانشگاه مکانی است مقدس و نظام و انتظام آن برترین ارزش‌ها، همچنان که در نظر ایشان تخصص واژه‌ای است ارجمند و محترم، چنان محترم که می‌شود تبعات رعایت نکردن حرمت آن را نزد دکتر مجتهدی به چشم دید. کافی است کسی بی‌التفات به عدم تخصص و تبحر خود در حوزه‌ای اظهار نظر کند تا واکنش تند دکتر مجتهدی را ببیند. احتمالاً اکثر دانشجویان یا مخاطبان سخنرانی‌های ایشان دست کم یک بار چنین برخوردهایی را با کسانی که می‌خواستند در زمینه‌ای فلسفی داد سخن بدهند و حرف‌های پرت بزنند، دیده‌اند. ممکن است آن فرد در زمینه‌ای دیگر متخصص هم باشد اما متوجه نباشد که اظهار نظر در فلسفه یا علوم انسانی نیز نیازمند تخصص است. دکتر مجتهدی معمولاً در این موارد هم کم نمی‌گذارد و حتماً طوری که جهل مرکب مخاطب تبدیل به جهل بسیط شود، واکنش نشان می‌دهد. اصلاً اگر قرار باشد قضیه را اندکی ساده‌تر کنم، می‌توانم بگویم دکتر مجتهدی با ندانستن مشکل چندانی ندارد (اگر نمی‌دانی و صادقی می‌توانی بدانی)، با توهم دانستن است که سرسازش ندارد، یعنی همان جهل مرکب که راه دانستن را سد می‌کند. فلسفه در نظر او نافی جهل مرکب است و به عبارت دیگر همان وظیفه‌ای را بر دوش دارد که از آغاز بر دوش داشته است: وظیفه سقراطی.

دکتر مجتهدی دوستدار واقعی علم و فرهنگ است. فلسفه هم در نظر او چیزی نیست جز تامل و تعمق درباره همان علم و فرهنگ. او همچنین دلبسته و دلسوز تاریخ و فرهنگی است که در آن رشد یافته است. پس با شناخت نیاز تاریخی این فرهنگ و برای بسط و ترویج واقعی علم و فرهیختگی در برابر آن جریان‌ها و دیگر جریان‌های سطحی نظیر آنها ایستاده است. آن هم نه با شعار، که با عمل

این منظور نخست باید آن اندیشه‌ها را در زبان مبدا به درستی شناخت و سپس در زبان مقصد به دقت تبیین کرد. امروز شاید به مدد رشد فناوری و انقلاب اطلاعات نه فقط دسترسی به مقاله و کتاب که حتی دسترسی به درس‌گفتارهای شنیداری و دیداری بهترین استادان و مهم‌ترین متخصصان جهان کار راحتی باشد، اما تا همین چند سال پیش حتی پیدا کردن کتاب‌های کلاسیک غربی در ایران کاری بسیار دشوار بود. تازه این خود صرفاً وجه مادی قضیه است و مسئله اصلی و مهم‌تر، فهم و درک آن منابع است. اگر دانش دست‌اول و قابل اتکای امثال دکتر مجتهدی، به ویژه در آن ظرف زمانی نبود، گفت‌وگوی درست با اندیشه‌مفکران غربی برای ما صعب‌تر می‌بود و بیراهه رفتن در فهم و نقد آن اندیشه‌ها بسی بیش از آنکه بوده یا هست. به علاوه هر ناظر منصفی می‌تواند توانایی امروزی زبان فارسی را در قیاس با دهه‌های پیش دریابد و به همت و توان آنها که این ظرفیت‌ها را ایجاد کرده‌اند و شرایط مفاهمه را فراهم آورده‌اند، آفرین بگوید. امکان بازاندیشی و تجدیدنظر و نقد و ارزیابی و پیش رفتن همیشه هست، اما فراموش نباید کرد این امکان حاصل جد و جهد کسانی است که پیشتر راه نهموار را کوفته‌اند و به مدد آنهاست که امروزه احتمالاً می‌شود ظرایف بیشتری را دید و دریافت و گفت.

برای از دست ندادن این امکانات زبان فارسی (که بخش عمده‌ای است از هویت ایرانی) و پرهیز از سخنان سطحی و مغلط‌های زبان‌آورانه است که دکتر مجتهدی چنین بر لزوم پاس‌داشت زبان فارسی تأکید دارد، نه فقط در تالیف و تدریس که حتی در مکالمه‌های خصوصی. مواجعه او با زبان و تلاشش برای حراست از زبان فارسی همان قدر جدی است که مواجعه‌اش با فلسفه.

همین جدیت است که سبب شده دکتر مجتهدی حتی علایق شخصی‌اش را هم که به آنها اشاره کردم، به تعلیق درآورد تا مبدا دیگران از پرداختن به آنچه لازم‌تر است، بازمانند. تأکید او بر نظم و انضباط و دانشگاه را هم در همین سیاق باید فهمید. دانشگاه برای او محل تربیت است، مجالی برای همان ممارست و سلوک روانی و عقلی و رسیدن به توانایی و پختگی. پس در کلاس او نه کسی می‌تواند دیر وارد شود، نه کسی می‌تواند تحقیق و به تعبیر راحت‌تر تکلیف ندهد. قدمای ما از ادب‌الدرس و ادب‌النفس سخن می‌گفتند. ادب‌الدرس همین علوم است که می‌آموزیم و ادب‌النفس، خصایص پسندیده اخلاقی است. اولی را اکتسابی می‌دانستند و دومی را ذاتی. دکتر مجتهدی نه فقط به اولی که به دومی هم نظر داشت و دارد. اتفاقاً به‌رغم تقسیم‌بندی قدما، ظاهراً دومی هم تا حد قابل توجهی می‌تواند اکتسابی و آموختنی باشد و تربیت و محیط بر آن اثر بگذارد. برای دکتر مجتهدی دانشگاه نه فقط جای انتقال ادب اول، که فضای ایجاد ادب دوم است. بر همین اساس ممکن است مثلاً شما در کلاس برای بار اول درباره موضوعی گزارش خوبی ارائه کنید و از جانب ایشان در حضور دیگران بسیار تشویق شوید، اما قبل از بار دوم خصوصی بگویند که فقط در چارچوبی که مشخص کرده‌ام، صحبت کن تا جلوی خودنمایی و اظهار فضل احتمالی را بگیرند و کف نفس را بیاموزانند. یا مثلاً ممکن است تو را به سبب هوش‌ات در خفا تحسین کنند، ولی برای اینکه فراموش نکنی همت بسیار مهم‌تر از هوش است و به قول ایشان «غره» نشوی، یکی از پایین‌ترین نمره‌های آن نیم‌سال را به تو بدهند. خود ایشان از ادب‌النفس بهره‌ای وافر دارند و به عنوان نمونه به خاطر می‌آورم کلاسی را در اوایل دوره کارشناسی که در آن به مناسبتی درباره رساله اصلاح فاهمه اسپینوزا صحبت شد، من می‌دانستم که